

مالیات سرانه‌ای به نسبت درآمد خود می پرداختند، و فقط طبقات ممتاز یعنی اشراف، دولتیان، سربازان و روحانیان از این مالیات معاف بودند. و چون اعراب در هجوم خود به سوی شرق از خراسان گذشتند و رودخانه جیحون را پشت سر گذاشتند، مردم که از شکستهای پی در پی ساسانیان باخبر بودند، مصلحت خود را در این دیدند که با اعراب پیمانی ببندند و تسلیم شوند... در این عهدنامه‌ها، خراج و جزیه مطرح نبود، بلکه به موجب این عهدنامه‌ها بسیاری از شهرها مبلغ مقطوعی مقرر داشتند که بطور سالانه پرداخت شود، و این مبلغ رقم ثابتی بود که قابل افزایش و کاهش نبود. در عهدنامه هرات پس از مقدمه، مقرر گردیده است که جزیه را از اهالی روی موازین عدالت دریافت کنند. این عهدنامه را ربیع بن نهشل نوشت و ابن عامر آنرا مهر کرد.»^۱

جدول باج سالانه:

طبرستان ۶۰۰۰۰ درهم، قهستان ۶۰۰۰۰، نیشابور ۱۱۰۰۰۰، نسا ۳۰۰۰۰۰
ایبورد ۴۰۰۰۰، طوس ۶۰۰۰۰، هرات ۱۱۰۰۰۰، خاتون بخارا ۷۰۰۰۰۰،
سمرقند ۷۰۰۰۰۰.

سروشاه جهان متعهد شد که مقطوعاً مبلغی نقد و مقداری محصول پرداخت کنند و مقرر شد که اهالی مسلمانان را در منازل خود جا دهند و تمام خراسان جزو اراضی عهدی به شمار می‌آید و سیستم مالیاتی آن همان اصول عهد ساسانیان بود. و برخلاف «سواد» در خراسان جمله سوايق و صورتهای مالیاتی به دست رؤسای محلی بود و مبلغی که معین شده بود به عربها می پرداختند. مهاجرت گروه انبوهی از اعراب به خراسان، موجب شیوع سریع اسلام در میان خراسانیان گردید، و چون مالیات مقطوعاً پرداخت می‌شد، با افزایش روزافزون عده مسلمانان ظاهراً بار مالیات به دوشی ناسلمانان تحمیل می‌شد.

باین که قبول اسلام موجب معافیت مردم از مالیات سرانه بود، این اصل چنان که باید اجرا نمی‌شد. چنانکه قبلاً گفتیم در سال ۱۱۰ هجری حاکم خراسان اشرس، پس از مشورت با دوستان، ابوالصیدا را به ماوراءالنهر گسیل داشت.

ولی او قبل از حرکت اعلام نمود که هر کس مسلمان شود از او جزیه نخواهد گرفت. اشرس قبول کرد و ابوالصیدا به مردم سمرقند اعلام کرد که در صورت قبول اسلام از جزیه معاف خواهند شد. مردم به سوی او شتافتند. یکی از امرای محلی که مأمور وصول خراج بود، به اشرس نامه نوشت که خراج رو به کاهش نهاده. اشرس هم نامه‌ای به والی سمرقند نوشت و گفت که قوت مسلمانی در خراج است. من اطلاع یافته‌ام که مردم سند و امثال آنان نه از روی صدق، بلکه برای فرار از جزیه اسلام پذیرفته‌اند. این مطلب را تحقیق کن و کسانی را که ختنه کرده‌اند و واجبات دینی را عمل می‌کنند و به راستی اسلام آورده‌اند و می‌توانند یک سوره قرآن بخوانند از خراج معاف دار... دهقانان بخارا نزد اشرس رفته گفتند... حالا که همه عرب شده‌اند، خراج از که بی‌خواهید بگیرید؟ اشرس به هانسی و مأمورین نامه نوشت که از کسانی که تاکنون خراج گرفته می‌شد بازم بگیرد. ولی جزیه اشخاصی را که اسلام می‌پذیرند پس بدهید. «در نتیجه ۷ هزار تن از مردم سغد مرتد شدند.

مردم اعتراض کردند، ولی مأمورین وصول به بزرگان اهانت ورزیدند و جامهٔ دهقانان بردیدند و کمر بندشان را به عنوان اهانت و تمسخر برگردنشان انداختند و از نومسلمانان ضعیف‌الحال جزیه گرفتند. نکته‌ای که تذکر آن ضروریست این‌که، در زمان ساسانیان طبقات ممتاز از پرداخت مالیات معاف بودند و همین طبقات پس از حملهٔ اعراب محیزی و جمع‌آوری مالیات را به عهده گرفتند. «کیپ و بارتولد نشان دادند که مهمترین نقطه نظر این جماعت حفظ قدرت و نفوذ خود بوده و این قدرت با شیوع اسلام کاهش می‌یافت. آنها برای جلوگیری از گسترش اسلام، نومسلمانان را ملزم به پرداخت مالیات ارضی سنگین‌تری می‌کردند. در نتیجه بار مالیاتی غیرمسلمانان سبک‌تر می‌شد. البته این ستم را فقط در مورد نومسلمانان ضعیف و بی‌کس اعمال می‌کردند و سردانی مانند شخص ابوالصیدا از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.»^۱

سیاست مالی دولتها و چگونگی اخذ خراج در ایران: بطوری‌که از منابع موجود برمی‌آید، زمامداران روشن بین ایران چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره‌های بعد، به خوبی متوجه بودند که ادامهٔ حکومت و فرمانروایی برای آنان وقتی میسر است که اکثریت مردم یعنی طبقات زحمتکشی که بار مالیات و خدمات گوناگون را به دوش می‌کشند، از حداقل زندگی برخوردار باشند. در تادیخ طبری، منوچهر، طی خطبه‌ای به کارداران و اولیای امور می‌گوید: «... شما کار دارانید، براین رعیت داد کنید و ستم نکنید که این رعیت سبب خورش و طعام و شراب من است و شما هرگاه که داد کنید، این رعیت جهان آبادان دارند و خراج من زودتر حاصل شود و روزیها بیشتر به سپاه برسد.» و در سواق بحرانی یعنی هنگام قحطی و بی‌آبی، تأکید می‌کند که به کشاورزان «نفعه از بیت‌المال زود بدهید و آبادان کنید پیش از آن که خرابی افزون شود...»^۲

یکی از سخنان اردشیر این است: خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و از ستم کاهش.

مردم استخر از نیامدن باران شکایتی به دست اردشیر دادند، زیر آن نوشت اگر آسمان از باریدن بخل ورزیده، ایر ما خواهد بارید. فرمان دادیم شکست شما را جبران و بی‌نویاتان را با برگ و نوا کنند.^۳

مسعودی از قول انوشیروان می‌نویسد: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال، و مال به خراج، خراج به آبادانی، و آبادانی به عدل، و عدالت به اصلاح عمال است، و اصلاح عمال به درستکاری وزیران است، و سر همهٔ اینها این است که شاه مالک نفس خود باشد.»^۴ از آنچه گفتیم بخوبی پیداست که زمامداران و سیاستمداران عاقل و سأل‌اندیش در فکر منافع آبی خود نبودند بلکه همواره سعی می‌کردند که طبقات مشر و زحمتکش جامعه در حال رفاه و آسایش نسبی زندگی کنند و از حداقل زندگی برخوردار باشند تا ادامه دادن به استثمار آنان امکان

۱. جزیه در اسلام، پیشین، ص ۲۶-۲۰۶.

۲. ترجمهٔ تادیخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، پیشین، ص ۳۹ به بعد.

۳. غزالی‌السیرو، پیشین، ص ۳۸۲ (رک. عهد اردشیر ص ۱۲۴).

۴. مروج الذهب، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۴.

پس از حمله اعراب، در دوره بنی امیه امور مالی تحت نظر خلیفه بود. ولی از دوره عباسیان دیوان کل و امور مالی به وزراء واگذار شده، و سفاح اداره این دیوان را به خالد بن برمک سپرد و برمکیان، مالیات ممالک تابع ایران را بطور مقاطعه به اشخاص واگذار می کردند. در اخذ مالیات از مناطق و محصولات گوناگون، رعایت عدل و انصاف نمی شد. سیاست کلی خلفا و وزرای آنها در چگونگی اخذ مالیات، تأثیر فراوانی داشت، و میزان مالیات بر حسب زمان و مکان و حسن نیت و یا سوء نیت زمامداران کم و زیاد می شد. مثلاً عراق در زمان عمر (۲۰ هـ) ۱۲ میلیون درهم مالیات می داد و در زمان عبیدالله بن زیاد (۶۲ هـ) ۱۳۵ میلیون درهم و در عصر حجاج ستمگر (۸۵ هـ) ۱۸۸ میلیون درهم و در زمان خلیفه عادل عمر بن عبدالعزیز (۱۰۰ هـ) ۱۲ میلیون درهم می پرداخت.

پس از آن که در سایه تلاش ایرانیان بنی عباس به قدرت رسیدند، ایرانیان اسیدوار بودند در میزان مالیاتها و عوارض گوناگون به نفع توده مردم تعدیلی پدید آید. ولی تاریخ نشان داد که عباسیان نیز در عذر و مکر و تجاوز، دست کمی از بنی امیه نداشتند. سفاح اولین خلیفه عباسی در فکر کشورگشایی بود، ولی منصور در دوره خلافت ۲۲ ساله خود به گردآوری مالیات پرداخت. بطوری که پس از مرگ او در خزانه، ۶۰۰ میلیون درهم و چهارده میلیون دینار به دست آمد... منصور هنگام مردن به فرزند خود مهدی گفت: «به قدری برای تو مال ذخیره کرده ام که اگر ده سال تمام مالیات وصول نشود، هزینه لشکری و کشوری و تحریری اولاد پیغمبر و مخارج سرزی از این محل پرداخت خواهد شد.» با این حال منصور از اکثر خلفای بنی امیه عاقلتر بود و به خوبی می دانست که برای ادامه بهره کشی از مردم، نباید یک باره هستی آنها را به نیغما برد، بلکه باید در استثمار و تجاوز نیز حد و حصری قایل شد. مهدی فرزند او کمابیش سماعی و معتقد به این اصل بود. ولی از دوره هارون وضع دگرگون گردید و روز بروز بر میزان مالیاتها و ولخرجی خلیفه و وزرای او افزوده گردید. بطوری که باید گفت حرص و ولع هارون در غارت و چپاول ملل تابع و ولخرجیهای او و برمکیان، مقدمات افول قدرت عباسیان را فراهم کرد.

با این که براساس در ولخرجی و حیف و میل بیت المال دست کمی از هارون نداشتند، به مسایل اقتصادی و راه و رسم مملکت داری پیش از خلیفه توجه می کردند و به خوبی می دانستند که استثمار و بهره کشی از طبقات مشر و سفید جامعه، باید تحت ضابطه و اصول صحیحی صورت گیرد و الا بنیان اقتصاد کشور درهم خواهد ریخت. پس از پایان حکومت فضل در خراسان، هارون الرشید تصمیم گرفت علی بن عیسی بن ماهان را به امارت خراسان منصوب کند و در این باب با یحیی برمکی مشورت کرد. وی که پیرکار آزموده ای بود، به خلیفه گفت: «علی مرد جبار و ستمکار است.» ولی هارون علی رغم اندرز یحیی، علی بن عیسی را به خراسان فرستاد و او به غارت و ستمگری مشغول شد و هر چه جاسوسان خلیفه از بیدادگریهای او نوشتند، در سزاج وی مؤثر نیفتاد. ابوالفضل بیهقی می نویسد: «علی، خراسان و ساوراء النهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان یکند و بسوخت و آن ستمگر حد و شمار بگذشت. پس از آن سال هدیه ساخت رشید را، که پیش از

وی کس نساخته بود، و نه پس از وی بساختند و آن هدیه نزدیک بغداد رسید و نسخه آن بر رشید عرضه کردند، سخت شاد شد و به تعجب ماند... که فضل بن یحیی هدیه آن مقدار آورد از خراسان که عاملی از یک شهر بیش از آن آرد، و علی چندین فرستد... چون این اصناف نعمت به مجلس خلافت و میدان رسید، تکبیری از لشکر برآمد و دهل و بوق زدند، آن چنان که کس مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده... هارون الرشید روی سوی یحیی برسی کرد و گفت: «این چیزها کجا بود در روزگار پسر تفضل؟» یحیی گفت: «زندگی امیرالمؤمنین دراز باد، این چیزها در دوگاد امارت پسر دم در خانه‌های خداوندان این چیزها بود، به شهرهای عراق و خراسان. هارون الرشید از این جواب سخت خیره شد، چنان که آن هدیه بر وی منقض شد...» چون بار بگسست، هارون الرشید با یحیی خالی کرد (یعنی خلوت کرد) و گفت: «ای پدر چنان سخن درشت دی در روی من بگفتی، چه جای چنان حدیث بود؟» یحیی گفت: «زندگی خداوند دراز باد، سخن راست و حق درشت باشد... تا در میان کارم، البته نصیحت باز نگیرم و کفران نعمت نورزم؛ منهیان را زهره نیست که آنچه رود باز نمایند. وی رعایای خراسان را ناچیز کرد و اقویا و محتشمان را برکند و ضیاع و اسلاک بستد و لشکر خداوند را درویش کرد... بدین همه که فرستاد نباید نگریست که از ده درم که بسته است، دو یا سه فرستاده است. بدان باید نگریست که ساعت تا ساعت خللی افتد که آنرا در نتوان یافت که مردم خراسان چون از خداوند نومید شوند، از ترکان مدد خواهند.»^۱

با این اندرزه‌های خیرخواهانه نباید تصور کرد که برمکیان معدن تقوا و پرهیزکاری بودند، معمولاً در تواریخ از برمکیان به نیکی یاد می‌کنند. در حالی که افراد این خاندان با تمام نفوذی که داشتند برای بهبود وضع اقتصادی اکثریت مردم ایران قدم مؤثری برداشتند، در دوره‌ای که یحیی بن خالد برمکی و برادرش موسی در طبرستان حکومت داشتند، از تجاوز به مال و جان و ناموس مردم خودداری نمی‌کردند و چنان که در تاریخ طبرستان نوشته شده است: «از خوف فضل و جعفر، کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان بر هارون عرضه دارد»^۲

از دوره هارون الرشید امنیت و آرامش از حوزه نفوذ خلفا رخت برپست و همین عامل، یعنی فقدان ثبات و امنیت که شرط اساسی پیشرفت زراعت و صنعت و تجارت است، موجب آشفتگی اوضاع اقتصادی گردید.

علاوه بر این، سدها، پلها، نهرها و ترعه‌هایی که در آغاز خلافت عباسیان مخصوصاً در دوره منصور ایجاد شده بود، در نتیجه عدم مراقبت و یا به علل سوق العیسی، یکی بعد از دیگری رو به خرابی رفت و فعالیتهای کشاورزی را متوقف ساخت.

علاوه بر این، تعدی متنفذین و زورمندان به کشاورزان کوچک و متوسط، یکی از عوامل انحطاط کشاورزی بود. در کتاب اغانی چنین می‌خوانیم: «وزیر معتمد روزی به مظالم نشسته بود، وقتی مجلس تمام شد، سردی را دید که همچنان نشسته است. پرسید که: «آیا حاجتی داری؟» گفت: آری! وزیر پرسید: «که بر تو ستم کرده است؟» گفت: «تو!»

۱. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۴۱۶ به بعد.

۲. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۱۹.

و تا کنون نتوانسته‌ام بر تو راه یابم.» گفت: «در چه باب، بر تو ستم کرده‌ام.» پاسخ داد فلان ضیئه سرا وکیل تو به غضب بستند و چون هنگام خراج فراز آمد، خراج آن را من خود پرداختم تا آن ملک به نام تو در دیوان ثبت نشود و مالکیت من از میان نرود. وکیل تو هر سال غله آن می‌برد و من هر ساله خراج آن را می‌پردازم و کس از این‌گونه ستم به یاد ندارد.»

www.Bakhtiaries.com

غالباً املاک وسیع متجاوزین از طرف خلفا مصادره می‌شد، ولی املاک و اموال مصادره شده به صاحبان اصلی آنها مسترد نمی‌گردید، بلکه کلیه اموال منقول و غیرمنقول به تصرف خلیفه در می‌آمد. پس از آن که هارون دارایی محمد بن سلیمان عامل بصره را مصادره کرد، پنجاه میلیون درهم نقد و کلیه خانه‌ها و دکانها، و املاک زیادی که اجاره آن روزی صد هزار درهم بود، به تصرف خلیفه درآمد.^۱ این املاک غالباً به دست اطرافیان خلیفه که مردمی مهمل و مفتخورو بی‌هنربودند، می‌افتاد و چنان که باید از آنها استفاده اقتصادی نمی‌شد. ستمگری زورمندان به مالکین تا حدی بود که غالباً آنها برای نجات از تعدی سأمورین وصول خراج، املاک باغها و مزارع خود را از روی ناچاری به مردم قدرتمند واگذار می‌کردند و چیزی در عوض از آنها می‌گرفتند. پس از آن که ملک در دفاتر رسمی به نام مالک جدید ثبت می‌شد، رفته رفته مالک قدیم از حق خود بی‌نصیب می‌ماند. «مالکین زنجان برای دفع شر راهزنان، املاک خود را به نام قاسم پسر هارون ثبت کردند و خود کشاورز وی گشتند. پس از چندی آن املاک تبول سلطان شد.»^۲ مداخله خلفا در امور مالی تا قرن چهارم هجری دوام یافت و از آن پس سران سپاه و امرا و رجال، زمام امور مالی را در دست گرفتند و حقوق ناچیزی برای خلیفه معین کردند.

سیاست مالی بعضی از زمامداران ایران: در دوره طاهریان، طاهر بن حسین در نامه تاریخی خود به عبدالله می‌گوید: «... بدان که هرگاه ثروت و ادراک جنبه بیندوزند، بهره و سود نمی‌بخشد. ولی اگر آن را در راه صلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان به کاربردند و به وسیله آن بار رنج و مشقت را از دوش خلق بردارند، فزونی یابد و موجب فراوانی نعمت می‌شود... به کار مهم خراج نیک عنایت کن... به هیچ رو روا نیست، بیش از توانایی مردم از آنان خراج گرفت. و ایشان را به کاری مکلف ساخت که مایه تجاوز به حق آنان شود... باید خراج را از آن قسمت از ثروت آنان بگیری که زاید بر مخارج آنان باشد، و باید آن خراج در راه استواری و بهبود زندگی و اصلاح نابسامانیها و ناهمواریهای امور مردم صرف گردد.»^۳

این مقنع در رساله الصحابه ضمن اندرزهای سیاسی گرانبهایی که می‌دهد، می‌گوید: «... کار وصول مالیات را از دست لشکریان بگیرد تا به فساد نگرایند...»^۴ در پندنامه سبکتکین به فرزند خود می‌خوانیم:

«... هر کسی مال بی‌وجه از رعایا بستاند، مال عنقریب وبال او باشد. و رعایا گنج پادشاهند، چون گنج تهی باشد، به چه کار آید؟ و نیز نمی‌گویم چنان نرم شوند که مال حق از رعایا نستانی، باید حق خدای پیش هیچ آفریده‌ای نگذاری و هر که را حق واجب باشد

۱. جرجی زیدسان، تاریخ تمدن اسلام، ۲۳، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۱.

۳. مقدمه ابن خلدون، پیشین، ۱۱۳، ص ۶۰۹.

۴. دکتر سایه، حکومت اسلامی، ص ۱۲۳.

به لطف از وی بستانی...! غزالی به سلاطین انداز می دهد که «... شهوت راندن، جسامه نیک پوشیدن، و طعام خوش خوردن عادت نکنند و در همه چیز قناعت کنند که بی فناعت عدل ممکن نشود... بدان قناعت نکند که خود از ظلم دست بردار لیکن عاملان و نایبان و چاکران خویش را مهذب کند و به ظلم ایشان رضا ندهد، هر ظلم که از عامل سلطان برود و خاموش باشد آن ظلم وی کرده باشد.»^۱

www.Bakhtiaries.com

غزالی برای آن که کارمندان دولت یا دیوانیان را متنبه و بیدار کند می نویسد: «خنک توای مرد، که هرگز نه امیر بودی، نه عریف (کارگزار) و نه کاتب و نه عون و نه جایی (گردآورنده خراج و سرگزیت)». «سیسی خطاب به شهریاران می گوید: «وای بر داور زمین از داور آسمان آن روز که او را ببیند، مگر آن که داد بدهد و حق گزارد و به حیف و میل حکم نکند و به خویشاوند میل نکند و به یم و امید حکم به نگرداند...»^۲ بنظر غزالی «هر پادشاهی که از رعیت به جور چیزی بستاند و در خزینه نهد چنان بود که کسی بنیاد دیواری کند و هنوز خشک نشده و تر بود سر دیوار نهد تا نه سر ماند و نه بن و پادشاه باید که جهان همچنان تیمار دارد که خانه خویش را، تا جهان آبادان بود و پادشاه باید که آنچه ستاند به اندازه ستاند و آنچه بخشد به اندازه بخشد که این هر یکی را اندازه و حدیست.»^۳

چنان که گفتیم، در دوران بعد از اسلام طاهر در سال ۳۰۶ هجری به حکومت خراسان منصوب شد. پس از او عبدالله بن طاهر به زمامداری رسید. در کتب و منابع تاریخی از این مرد به نیکی یاد شده است. به نظر محققان شوری «وی در حقیقت یک نماینده عاقل طینة فتودال بود و کوشید تا میزان خراج را دقیقاً مشخص و ثابت نماید. و نیروی تولیدی کشور و بالنتیجه استعداد مردم روستا را برای پرداخت مالیات بیفزاید. البته نمی توان منکر شد که در عهد حکومت طاهریان در نصف شرقی ایران و ماوراءالنهر، روستاییان نسبتاً بهتر از زمان حکومت اعراب زندگی می کردند. ولی نمی توان نسبت مردم دوستی نیز به طاهریان داد.» در نامه ای که طاهر بن حسین در زمان حیات خویش به عبدالله بن طاهر نوشته، نظریات سیاسی و اقتصادی او روشن می شود. اکنون بخشهایی از این نامه تاریخی را نقل می کنیم: «به خراج زمین توجه کن: رعایا بی چون و چرا آن را می پردازند... پس تو آن را برطبق حق و عدالت بر ببادی تساوی و عمومی میان همه کسانی که باید مالیات بدهند تقسیم کن و به هیچ وجه نجیب را از آن به خاطر نجابتش معاف ندار و نه ثروتمند را به خاطر ثروتش، و نه دبیر خود را و نه هیچ یک از نزدیکان خود را: این مالیات را به سیزانی بیش از آنچه مردم می توانند پردازند بگیر. عوارض فوق العاده بر مردم منه، و در رفتار خود با همه افراد، حق را مرعی دار، زیرا به این وسیله علاقه و بستگی آنها به تو و خشنودی عامه مردم تأمین می شود.»^۴

طاهر بن حسین در ضمن این تعالیم مالیاتهای زمان عباسیان را عادی و مشروع

۱. در پیرامون تاریخ بیهقی، به اهتمام سعید نفیسی، ج ۱، ص ۳۰.

۲. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۶۰۹ به بعد.

۳. نصیحة الملوك، به اهتمام استاد عمادی ص ۲۰. ۴. همان، ص ۲۱. ۵. همان ص ۱۲۲.

۶. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیشین، ص ۲۲۴.

می‌داند. «وی عیب را در میزان گزاف خراج ندانسته بلکه، در سوءاستفادهٔ مأسوران و تقسیم غیرعادلانهٔ خراج می‌بیند. به عقیدهٔ او همین که سوءاستفاده‌ها موقوف شد، وضع زارعین بهتر شده رفاه حال آنان تأمین می‌گردد و به آسانی مالیاتها را خواهند پرداخت. و نه تنها دولت بلکه مردم هم ثروتمند خواهند شد.

www.Bakhtiaries.com

به گفتهٔ طاهر، دولت وقتی ثروتمند است که رعایایش مرفه و مستنعم باشند و راحت زندگی کنند، نه وقتی که «به وسایل گوناگون طلای فراوان در خزانه گردآورده باشند. خزانه به خودی خود از وجود رعایای مرفه و متمکن ثروتمند می‌شود. زیرا در آن صورت خراج و سایر مالیاتها به آسانی جمع آوری شده، رعایا از روی میل اطاعت سلطان خویش را می‌کنند. طاهر در عین حال، حامی طبقات مرفه است و می‌گوید: «از اعیانی که به روزگار بد افتاده‌اند نگهداری کن». از وضع طبقات محروم نیز غافل نیست و می‌گوید: «به وسیلهٔ مأسورین صالح و جاسوسان مراقب وضع آنان باش.»

پس از استقرار حکومت صفاریان، در وضع کشاورزان و طبقات محروم بهبود محسوسی حاصل نشد، یعقوب با این که از میان خلق برخاسته بود، چندان مراعی عدل و انصاف نبود. یعقوب و برادرش عمرو برخلاف طاهریان، به هیچ وجه مالیاتی یا هدیه‌ای برای خلیفه نمی‌فرستادند، با این حال این دو برادر «... بهره‌کش و فئودال بی‌رحمی بودند، حتی از پیره زنان که با دوک در خانه نخ می‌رشتند عوارض خاصی دریافت می‌داشتند.»

گردیزی دربارهٔ سیاست مالی عمرو فرزند لیث صفاری چنین می‌نویسد:
«عمرو سه خزانه داشت، در خزانهٔ اول درآمد از خراج و غیره گرد می‌آمد، این وجوه صرف نگهداری لشکریان می‌گشت. خزانهٔ دوم، ویژهٔ درآمدهای املاک شخصی پادشاه بود و مخارج دربار از این محل پرداخت می‌شد. خزانهٔ سوم، به عواید اتفاقی و صادرهٔ اموال لشکریانی که به خدمت دشمنان درآمده بودند اختصاص داشت، و از این محل انعامهایی به خدام و قادار و بزرگان و رسولان تأدیه می‌گردید. اما راجع به صادرهٔ اموال بنا به گفتهٔ گردیزی، عمرو همیشه «به موقع» و به دلیل سوجه! بدان سبادت می‌ورزید.»

گردیزی داستانی نقل می‌کند که چگونه عمرو یکی از هم‌زمان عمدهٔ خود را به نام محمد بن بشر به جرایم گوناگون متهم کرد، ولی چون محمد منظور مخدوم خود را دریافت و به دادن اموال خویش به خزانهٔ رضا داد، عمرو اتهامات را پس گرفت.

عمرو توجه خاصی به لشکریان داشت و ایشان هر سه ماه یک بار، در طی تشریفات، مواجب «صله» دریافت می‌داشتند. ابن خلکان و گردیزی شرح این تشریفات و بازدید را از سلامی به وام گرفته‌اند. پرداخت مواجب لشکر زیر نظر مأسور مخصوصی که «عارض» نامیده می‌شد صورت می‌گرفت. وی در محل ویژه‌ای که مختص این کار بود جلوس می‌کرد. لشکریان به محض استماع صدای دو طبل، در آن محل گرد می‌آمدند. عارض «بدرهٔ درم» پیش خویش داشت، «شاگرد عارض دفتر پیش‌گرفتی» عارض او را بنگریستی و حلیه و اسب او را و سلاح او را همه سره کردی... و بستودی و پیسنیدی، پس سیصد درم بسختی واندر کیسه کردی و بدو دادی» عمرو بستدی و اندر ساق موزه نهادی و گفتی الحمد لله... پس

«این خلکان این شیوهٔ عمرو را همانند بازدید لشکر در عهد ساسانیان می‌دانند.»^۱
 مصرف خراج در سیستان: بطوری که از قادیخ میستان (تالیف در حدود ۷۲۵-۴۴۵) برمی‌آید، مقدار معتنا بهی از مالیات و عوارض سیستان در راه عمران و آبادی این منطقه مصرف می‌شد، یعنی اگر بند و سد آب یا ریگ خراب شده بود یا بارهٔ شهر و قلاع و دروازه‌ها رو به ویرانی رفته بود یا پلها و مجاری رودها و جویها و معبر کشتیها احتیاج به تعمیر داشت، از محل خراج، این اقدامات عمرانی صورت می‌گرفت، علاوه بر این، از محل خراج حقوق خادمان دیوان و مأمورین دادگستری و مأمورین شهربانی و شهرداری تأدیه می‌شد و به غربا و ضعفا و قرآن‌خوانها نیز نفعانی می‌دادند.^۲ پس از روی کار آمدن سامانیان، نخستین شهریان این سلسله تا حدی مراعات مردم را می‌کردند و در اخذ مالیات ظلم و ستم روا نمی‌داشتند ولی در دوران سلطنت احمد بن اسماعیل بن احمد سامانی «بارس» از خراج ری و طبرستان و جرجان مال فراوان جمع کرده بود. بطوری که در خزانهٔ او «هشتاد خروار زرخ مسکوک و از فلوری و تفره موجود بود و اجناس و استمه را خود قیاس نبود.»^۳ همچنین در «روضه الصفا آمده است که به اسیر اسماعیل سامانی «آگهی رسید که در ری سنگی که زر خراج به آن می‌کشند فزون از سنگهای دیگرست، اسماعیل بهشتاب فرستاده‌ای به ری روانه کرد... چون سنگ به بخارا رسید، بسنجیدند از وزن مقرر بیشتر یافتند. اسیر فرمود تا فزونی از آن سنگ برگزینند و سنگ معدل به ری فرستادند و فرمان داد تا هرچه زیادت از مردم بسته بودند باز دهند.»^۴

بارتولد می‌نویسد: «در قادیخ بیهق خبر جالب توجهی دربارهٔ مالیاتی نقل شده که به نظر ما منصفانه و به حق می‌آید، ولی در آن زمان نارضایی عظیم مردم را برانگیخته بود. و این مالیات بر ارث بود. در اواخر حکومت سامانیان مقرر شد که پس از مرگ کارمند دیوانی بخشی از اموال وی از آن خزانه باشد. بعد قاعده‌ای متداول گشت که پس از مرگ هریک از افراد عامه که پسری از او باقی نمانده باشد، حتی در صورت وجود وارث دیگر هم قسمتی از دارایی او به سود خزانه ضبط شود و این رسم لاقبل در بیهق مرعی و مجری می‌گشته و سرانجام این قاعده بر اموال کسانی که وارث مستقیم درجه اول داشتند نیز بسط یافت.»^۵
 بارتولد در مورد دیوان استیفا می‌نویسد: «کلمهٔ مستوفی محتملاً مترادف الفاظ «خازن» و «خزینۀ دار» بود. و ظاهراً محاسبان «حاسب»... تابع خزانه‌دار بوده‌اند دیوانی که خزینۀ دار در رأس آن قرار داشته محتملاً با دیوان خراج زمان عباسیان قابل تطبیق می‌باشد شیوه تقسیم امور مالی دولت به سه خزینۀ، شیوه‌ای که در زمان عمرو بن لیث وجود داشته— در کشور سامانیان متداول نگشت. نظام الملک غایت مقصود را در وجود دو خزینۀ می‌داند که در یکی وجوه برای خرج تمرکز می‌یابد و در دیگری خزینۀ اصل که وجوه آن دست ناخوردنی و مصون بوده و تا ضرورتی نبود از آن خزانهٔ اصل خرج نکردندی و اگر چیزی برداشتندی بر وجه وام برداشتندی.»^۶

۱. ترکستان نامه، پیشین، ص ۴۷۷.
۲. قادیخ میستان، به تصحیح ملک الشعراء بهاد، ص ۳۱.
۳. روضه الصفا، پیشین، ج ۴، ص ۲۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۲.
۵. ترکستان نامه، پیشین، ص ۵۵۱.
۶. ترکستان نامه، ج ۱، ص ۴۹۴.

راجع به باج راه داری یا حقوق گمرکی بارتولد می نویسد: «... این عوارض بیشتر در گذرگاههای آلودریا مأخوذ می گردید، از هر شتر دو درهم و از بابت قماش که سوار حمل می کرد. (معملاً به وسیله اسب یا خر) یک درهم دریافت می داشتند، شمش نقره فقط می بایست به بخارا حمل شود و بدین منظور، معاینه گمرکی صورت می گرفته. در توقف گاهها (معملاً در مقصد نهایی کالا) از نیم تا یک درهم مأخوذ می گردید - وارد کردن غلامان ترک فقط با اجازه ویژه دولت که در هر مورد می بایستی صادر شود ممکن می بود و ضمناً برای صدور چنین پروانه ای از هفتاد تا صد درهم می گرفتند برای اجازه وارد کردن دخترکان، کنیز ترک نیز همین مبلغ گرفته می شد، ولی اجازه مخصوص ضرورتی نداشت برای عبور زنان (کنیزکان) فقط بیست تا سی درهم اخذ می کردند.»

شادروان سعید نفیسی ضمن بحث در پیرامون محیط زندگی و احوال و آثار رودکی می نویسد: «خراج بخارا در زمان رودکی یک میلیون و صد و شصت و هشت هزار و پانصد و شصت و شش درم و پنج دانگ و نیم بود که خراج کرمینه جزو آن بود. ولی چون طغیان روی داد بعضی از نواحی اطراف بخارا را آب گرفت و ویران ساخت، خراج از آن برداشتند. و بعضی نواحی هم در دست علویان و فقها بود، که از آن نیز خراج نگرفتند. و بعضی اسلاک پادشاهان ساسانی شد چون بیکند و روستاهای دیگر که از خراج موضوع شد.» غزنویان در امور مالی نسبت به سردم سختگیر بودند. به گفته بیهقی محمود در امور مالی دقت و سختگیری بسیار می کرد، چنان که با عامل هرات و غزنین و گردیز «... چه سیاستها راندن فرمود از تازیانه زدن و دست و پا بریدن و شکنجه ها...» جمع آوری خراج در ولایات غالباً با تهدید و فشار توأم بود بطوری که در کتاب الخراج نوشته شده «جز برگرفتن سود و بهره خویش اندیشه دیگری نداشتند، خواه آن را از مال خراج بگیرند و خواه از مال رعیت بربایند، آن گاه این همه را با جور و بیداد می ستاندند و مردم را در گرمای آفتاب نگه می داشتند و به سختی می زدند.»

استاد نفیسی در کتاب خاندان طاهری می نویسد: «دیوان خراج، مالیاتهای نقدی و جنسی را از روی دفترهای معینی از سردم می گرفت و گاهی هم آن را دیوان اسوا یا دیوان معونات می گفتند و یا دیوان نفقات، یعنی دیوان هزینه ها می نامیدند و گاهی نیز دیوان جداگانه ای به نام دیوان استیفا بود که مالیاتها را وصول می کرد.

اصول مالیاتی در دستگاه خلفا همان اصولی بود که در زمان ساسانیان وضع کرده بودند و خراجی که از مردم می گرفتند یک مقدار مالیات جنسی یا نقدی بود که از محصول زمین می گرفتند و بیشتر جنس را می گرفتند و کارگزاران دولت آن را در محل می فروختند و تسعیر می کردند و بهای آن را به بیت المال بغداد می فرستادند. مالیات سرانه را تقدماً از مردم می گرفتند و در دوره ساسانیان گزیت یا سرگزیت می گفتند. به زبان تازی جزیه می نامیدند و از کسانی که هنوز اسلام نپذیرفته بودند، دریافت می کردند. در دوره ساسانی فهرست دقیقی از خراجهای نقدی و جنسی که از نواحی مختلف ایران می بایست بگیرند، ترتیب داده بودند. و آن فهرست را «دیوان» می گفتند.

تازیان پس از آن که بر ایران دست یافتند، همان دیوانها به اصطلاح خود «دواوین»

را که به خط پهلوی بود، به دست آوردند و تا مدتی به همان خط اصلی طرف رجوع بود. سپس در زمانی که حجاج بن یوسف ثقفی از سوی عبدالملک بن مروان خلیفه اموی حکمران مشرق یعنی سرزمین ایران شد، یعنی در میان سالهای ۹۰-۷۵، این دواوین را به خط تازی نقل کردند و این کار واقعه مهمی در تاریخ تمدن و اسرار اداری تازیان است و آن را اصلاح مهمی شمرده در کتابهای تاریخ به عنوان نقل دواوین ذکر خاصی کرده‌اند. پیداست میزان خراج نقد و جنسی که در زمان بنی عباس معمول بود، همان میزان است که در دوره ساسانیان نهاده بودند. نواحی مختلف را به عادت زمان ساسانیان استان می‌گفتند و هر استان به چند ناحیه جزء به نام تسو یا تسوک تقسیم می‌شد. مقیاس پول نیز همان مقیاس دوره ساسانیان بود. واحد پول طلا را، دینار می‌گفتند که معادل $\frac{4}{20}$ گرم طلا بود. واحد پول نقره درهم یا به زبان فارسی درم که $\frac{2}{97}$ گرم نقره داشت. درهم یا درم بهشش دانگ تقسیم می‌شد و دانگ را معرب کرده «دانق» گفته‌اند و دواتق و دوائیق جمع بسته‌اند. کیلی که در مالیات جنسی بود کر (بضم اول) می‌گفتند که معادل ۶ خروار امروز بود.

در آن زمان ایران به منتهای آبادی خود رسیده بود و بیشتر درآمدهای دربار بنی‌عباس از مالیات نقدی و جنسی بود که از ایران می‌گرفتند. گاهی دریافت خراج به واسطه حوادثی عقب می‌افتاد و مقداری مالیات از سالهای پیش مانده بود که به آن بقایا می‌گفتند. و برخی گذشته از خراج معمول، می‌بایست مبلغی برای کمک‌خرج دربار خلافت پردازند که به آن معاون می‌گفتند. بنا به فهرستی که ابن‌خرداد به در کتاب *الممالک* خود آورده است، مقدار خراجی که ابوالعباس عبداله بن طاهر که به جای پدرش طاهر حکمران خراسان بود می‌بایست پردازد، بدین گونه بود: در سال ۲۱۱ و ۲۱۲ ری ده میلیون درهم، گوبش ۲،۱۹۶،۰۰۰ درهم، گرگان که شهرهای عمده آن ناسیه و دهستان بود ۱،۰۱۷۶،۸۰۰، کرسان ۵ میلیون درهم، سیستان (پس از کسر خراج قرای سورق و رخج و ناحیه داور و زابلستان که سرحد تخارستان بود و عبارت بود از ۴۷،۰۰۰ درهم، طسین ۱۳،۸۸۰ درهم که ۱۵،۳۷۰ درهم آن بقایا بود... جمع کل مالیات ماوراءالنهر ۲۱۷۲۵۰۰ درهم محمدی می‌شد... جمع کل مالیات خراسان و تمام ولایات و نواحی که در فرمان ابوالعباس عبداله بن طاهر بود به مبلغ ۴۴،۰۸۴۶،۰۰۰ درهم می‌رسید، و به جز آن سیزده هزار اسب و دو هزار برده غز اسیران جنگی که بهای آنها ۶،۰۰۰،۰۰۰ درهم بود، و ۱۱۸۷ قطعه کرباس کندی و ۱۳۰۰ پیل ورق آهن... در این دوره، در ماوراءالنهر پولهای مختلفی رواج داشت که بسته به کمی و زیادی عیار با هم تفاوت داشتند... در حساب خراج مالیات جنسی را که از خراج‌گزاران می‌گرفتند به کر حساب می‌کردند و هر کر (بهضم اول) معادل شش خروار یعنی بار «خر» بود، و در شرع آن را برای آب هم به کار برده‌اند و کر شرعی گفته‌اند. وزن کمتر از آن را *دقیه* و در جمع اوقیه می‌گفتند که تقریباً معادل پنج کیلوگرم امروز بود. و کمتر از آن را *دطل* می‌گفتند و در جاهای مختلف تفاوت داشت. ولی معمولاً آن را نیم من امروز یا تقریباً یک کیلو و نیم حساب می‌کردند. در ایران وزن بیشتر از خروار را شتروار (یک بار شتر) و پیلوار (یک بار فیل) می‌گفتند.

... در این دوره مالیاتی که می‌گرفتند ترتیب معینی نداشت و گویا در هر ناحیه‌ای

اصولی از قدیم رواج داشت که در آن تغییر نداده‌اند.

روی هم رفته مالیات زمین بر سه قسم بوده است: مساحت و تقاسمه و قوانین که عبارت از مقاطعات معینی باشد که کم‌وزیاد نمی‌شد و هر ناحیه را به اقطاع به کسی واگذار می‌کردند و او مالیات آنجا را مقاطعه می‌کرد و هر چه می‌توانست می‌گرفت و از آن مبلغ معینی منقطعاً به خزانه بغداد می‌پرداخت. اما مساحت و تقاسمه به این ترتیب بود که اگر زراعت می‌کردند، فلان مقدار معینی و اگر نمی‌کردند، فلان مقدار می‌پرداختند... جمع کل مالیات فارس و کرمان و عمان در همان زمانها روی هم رفته ۲,۳۳۱,۸۸۰ دینار بود... مالیاتی که از مردم گرفته می‌شد انواع مختلف داشت. معنی برخی از اصطلاحات آنها درست معلوم نیست. آنچه در کتابها از انواع مالیات ذکر کرده‌اند بدین‌گونه است: الزمه، اموال، الطاف، ضربیه، دیوان، جبايات، جزیه، لوازم، مقاطعه، موافقات، رسوم، قانون، توابع، مساحت، تقاسمه، قوانین، صدقات، معین، عطایا و غیره.

مبحث خراج یکی از مباحثی است که فقهای طرق مختلف و کسانی که در سازمانهای اداری دوره خلفا بحث کرده‌اند، در آن بسیار سخن رانده‌اند. گذشته از فصول و مباحث مفصل که تقریباً در همه کتابهای فقه آمده است، کتابها و رسایل کوچک و بزرگ جداگانه نیز درین زمینه نوشته‌اند.»

در زمان سلطان محمود، غنایم حاصله از لشکرکشیها هر قدر هم که زیاد بود، هرگز نمی‌توانست هزینه‌های هنگفت نگاهداری لشکر و دربار و اشتهای روزافزون محافل درباری و سران نظامی فتودال را جبران و ارضا کند.

«سنگینی بار مالیات افزایش یافت، زیرا برای تدارک مقدمات تهاجم به هندوستان، دایماً مالیاتهای فوق‌العاده مأخوذ می‌گردید. حتی وقایع ننگاران درباری هم ناگزیر نوشته‌اند که هنگام اخذ مالیات «رعایا را مانند گوسفند پوست می‌کنند.»

سورخان می‌نویسند که بسیاری از روستاها و حتی نواحی، خالی از سکنه شده بود. مجاری آبیاری ویران و متروک‌گشت، و سبب این وقایع را فقط افزایش میزان خراج و سوء استفاده‌ها و رشوه‌خواریها و سختگیریهایی که مأموران هنگام وصول آن معمول می‌داشتند می‌توان دانست.

پدیده‌ای که در تمام نواحی مهم کشور عمومیت پیدا کرده بود، تنزل فاحش بهای زمین بود و این پدیده در کشورهایی که در آن کشاورزی پیشرفت کرده بود، ندرتاً دیده می‌شد. یک پدیده دیگر خشکسالیهای پی‌درپی بود که بر اثر آن مردم گروه‌گروه در شهرها و روستاها از گرسنگی جان می‌سپردند. چنان که د. و. بارتولد معلوم کرده است، محمود با پشتکار و استمرار خارق‌العاده‌ای به این اصل فتودالی که روستاییان و شهریان فقط موضوع خراج می‌باشند معتقد بود و آن را به کار می‌بست.

ابوالفضل بیهقی مورخ معروف نقل می‌کند که مردم بلخ مورد سرزنش قرار گرفته بودند که چرا در غیاب محمود در برابر حمله دشمن خارجی یعنی لشکریان قراختایی مقاومت کرده‌اند. مورخ یاد شده سخنان زیرین را که محمود در این باره گفته بود، نقل می‌کند:

«مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرستان ویران شد، و مستغلی بدین بزرگی از من بسوختند تاوان از شما خواسته آید، ما آن درگذاشتیم، نگرید تا پس از این چنین نکنید، که هر پادشاهی که قوی تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاهدارد خراج بپاید داد و خود را نگاهداشت.»

بدین طریق زمامداران قرون وسطا به مردم مانند نیرویی که مالیات باید بپردازند می نگرستند.^۱

www.Bakhtiaries.com

یکی از عواملی که به زوال حکومت غزنویان و شکست قطعی و مرگ مسعود کمک کرد، سیاست غلط اقتصادی و آزندی سلطان مسعود بود. این مرد بدون آن که به عاقبت کار بیندیشد، هرآمور و حکمرانی را که درچپاول مال رعیت جسارت بیشتری نشان می داد، مورد عنایت قرار می داد و به اندرز خیرخواهان دراین امور توجه نمی کرد. بیهقی در تاریخ معروف خود از مظالم ابوالفضل سوری در خراسان به تفصیل سخن می گوید و او را مردی «متهور و ظالم» می داند و می نویسد: «... چون دست او گشاده کردند، بر خراسان اعیان و رؤسا را برکنند، و مالهای بی اندازه سند و آسیب ستم او به ضعفا رسید، و از آنچه سنده بود، از ده درم پنج سلطان را بداد و آن اعیان مستأصل شدند و نامه ها نوشتند به ماوراءالنهر، و رسولان فرستادند و به اعیان ترکان بنالیدند... منهیان را زهره نبود که حال سوری به راستی انهاء کردند و اسیر رضی الله عنه سخن کس بروی نمی شنود و بدان هدیه ها به افراط می نگرست تا خراسان به حقیقت در سر ظلم و دراز دستی وی شد...»

بیهقی ضمن توصیف مسافرت مسعود به منطقه گرگان می نویسد:

«و صاحب دیوانی گرگان به سعید صراف دادند که کدخدای سپاه سالار غازی بود، خلعت پوشید و به شهر رفت و مالها سندن گرفت و سرایها و مالهای گریختگان می جستند و آنچه می یافتند می سندن و اندک چیزی به خزانه می رسید که بیشتر می ربودند، چنان که رسم است...» صاحب دیوان به کسی گفته می شد که «سرکار و ناظر خزانه و مالیه دولت، و عهده دار عایدات مملکت بود.» شغلی بوده است تقریباً معادل با وظیفه مستوفی یا مستوفی العمالک. دراین اواخر با وزارت مالیه کنونی برابر بود. «پس از وفات سلطان محمود... مهم صاحب دیوانی غزنه بدو (ابوسعید سهل) داده آمد با ضیاع خاص.»^۲

بطوری که از تاریخ بیهقی برمی آید، سلطان مسعود از مسافرت خود در سال ۴۶۶ به گرگان، ساری و آمل طرفی نیست، بلکه از حشمت و احترام خود کاست، سپاهیان خود را به کشتن داد و رعایا و توده مردم را سخت ناتوان کرد و سرانجام به اشتباه سیاسی و نظامی خود پی برد.

بیهقی ضمن توصیف روش، و سیاست مالی سلطان مسعود از سختگیریهای پدرش سلطان محمود با عمال دیوانی هرات و غزنین نیز یاد می کند و می گوید که او برای گرفتن مالیات «... از تازیانه زدن، دست و پای بریدن و شکنجه های دیگر»^۳ باکی نداشت.

۱. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیشین، ص ۲۸۹.

۲. تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، پیشین، ص ۱۲۴.

۳. همان، ص ۱۵۶.

بیهقی در سوارد مختلف با روحی عرفانی و دیدی فلسفی خطاب به آزمندان جهان

www.Bakhtiarries.com

می گوید:

«بزرگامردا که او دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست...»^۱
به نظر بیهقی: «خردمند آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه
خواهد گذشت.»^۲ قبل از بیهقی شاعر آزاده ما رودکی نیز داروی شفا بخشی برای آرایش فکر
و مبارزه با افزون طلبی بشر تجویز کرده است:

با داده قناعت کن و با داد بزی در بند تکلف مشو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن غصه مخور در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی
بیهقی با توجه به وقایع روزمره عصر خود به سفاقت و نادانی و آزمندی آدمیان
تأسف می خورد و با شگفتی بسیار می نویسد: «و سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم
(ع) که یکدیگر را بر خیره می کشند و می خورند از بهر حطام عاریت را، و آنگاه خود
می گذارند و می روند تنها بزیر زمین با وبال بسیار و در این چه فایده است یا کدام خردمند
این اختیار کند؟»

کاش بیهقی زنده بود و می دید که هنوز پس از گذشت هزار سال این بیماری
جان کاه از صفحه گیتی رخت بر بسته است.

آنانکه شغل صاحب دیوانی داشتند، غالباً مورد بازخواست و سوءظن امیر یا خواجه
بزرگ قرار می گرفتند، در تاریخ بیهقی می خوانیم که خواجه بزرگ احمد حسن میمنندی،
ابوالقاسم کثیر را که سردی پیر بود و صاحب دیوانی خراسان را داشت فراخواند و بنام
سوء استفاده و دزدی از بیت المال و خزانه دولت بسختی مورد بازجویی قرار داد و فرمود
تا عقابین و تازیانه و جلا دادند.

ابوالقاسم کثیر از بونصر مشکان یاری طلبید و او مطلب را با مسعود در میان نهاد
و با اجازه و دستور امیر به عیادت خواجه رفت تا به نحوی از شدت عمل خواجه بکاهد،
بیهقی می نویسد: «بونصر برفت چون به سرای وزیر رسید و ابوالقاسم کثیر را دید در صفا با وی
مناظره مال می رفت و مستخرج و عقابین و تازیانه و شکنجه ها آورد. و جلا داد آمد و پیغام
درشت می آوردند از خواجه بزرگ.

بونصر مستخرج را گفت یک ساعت این حدیث در توقف دارید... نزدیک خواجه
رفت... گفت خداوند چگونه است، خواجه گفت امروز بهترم ولكن هر ساعت مرا تنگدل کند
این نبتة کثیر، این مردک مال بدزدیده و در دل کرده که ببرد و نداند که سن پیش تا
بمیرم از دیده و دندان وی برخواهم کشید و می فرمایم تا بر عقابینش کشند و می زنند تا آنچه
برداشته است باز دهد بونصر مشکان و عبدو س که از طرف سلطان مسعود آمده بودند پس از
گفتگوی بسیار موفق شدند ابوالقاسم کثیر را که مردی سالخورده بود از چنگ عقابین و
شکنجه های گوناگون رهایی بخشند. در آخرین گفتار خواجه به صاحب دیوان گفت: چرا مال
سلطان ندهی؟ گفت زندگی خداوند دراز باد هر چه به حق فرود آید و خداوند با من سرگران
ندارد بدهم. گفت آنچه بدزدیده ای باز دهی و باد وزارت از سر بنهی کس را بتوکاری نیست،

گفت فرمانبردارم هرچه به حق باشد بدهم و در سر، باد وزارت نیست و نبوده است...»^۱
 در یاد نامه ابوالفضل بیهقی آقای مهدی محقق استاد دانشگاه ضمن مطالعه و پژوهش راجع به اصطلاحات دیوانی در تاریخ بیهقی درباره دیوان استیفا چنین می نویسد:
 «در دیوان استیفا امور مالی حل و فصل می شد و گاهی صاحب دیوان به معنی مطلق به صاحب دیوان استیفا اطلاق می شده و نیز از او به «دقتردار» نیز تعبیر شده است.»
 بیهقی (در ص ۱۲۹) از دیوان استیفا تعبیر به «دار استیفا» کرده است:

۱) مستوفی: «از عبدالملک مستوفی به بست شنیدم... و این آزاد مرد، مردی دیر است و مقبول القول و به کار آمده و در استیفا آیتی»
www.Bakhtiaries.com

مستوفی به کسی که عهده دار دیوان استیفا بود اطلاق می شد.

۲) مستخرج: «چون به سرای وزیر رسید، ابوالقاسم کثیر را دید در صفا با وی مناظره مال می رفت و مستخرج و عقابین و تازیانه و شکنجه ها آورد.»

مستخرج کسی بوده که به حساب اموال رسیدگی می کرد.

۳) تسبیب: «من که بوسه لیم، لشکر را بریکدیگر تسبیب کنم و بر آنها بنویسند تا این سال مستغرق شود و بیستگانی نباید داد یک سال.»

تسبیب عبارتست از این که موجب کسی را بر مالی متذللوصول حواله کنند تا صاحب حواله با عامل کمک کنند. و شکی نیست که در این موارد زور و شکنجه به کار می رفته است. کسی که تسبیب برای او انجام می شده، «مسبب» می گفتند. قواسمی رازی گوید:

مسبب از تو به چوب و شکنجه بستاند، هرآنچه جمع کنی سالها به رنج و عذاب.

از آن مسبب، اسباب تو همی ببرد، که راست می نروی با مسبب الاسباب.

۴) مستحث: «وی را بنواخت و بزرگشغلی فرمود او را به مستحثی رفت و بزرگ مالی یافت.»

مستحث به معنی وصول کننده مالیات است.

۵) بیستگانی: «حاجب بزرگ می گوید که بیستگانی لشکر تا آخر سال به تمامی داده آمده است.»

بیستگانی مواجبی بوده است که چهار بار در سال به لشکریان می دادند. خواجه نظام الملک گوید: «... و از خزانه بر این گونه هر سه ماه یک بار همی دادندی و این را بیستگانی خواندندی و این رسم و ترتیب هنوز در خاندان محمود باقی است.»

خوارزمی از آن تعبیر به «حساب العشرینیه» کرده است، فرخی گوید:

سپاهی ست او را که از دخل گیتی، به سختی توان دادشان بیستگانی

۶) توفیر: و آن عبارت از این است که زیادت بر آنچه که مقرر شده گرفته شود. فرخی گوید:

فردا پدید گردد توفیرها که او، از عاملان شاه تقاضا کند شمار.

آن مال کمز میانه ببردند دانگ دانگ، بستاند و به تنگ فرستد سوی حصار.

بیهقی گوید: «و به هیچ حال توفیر فرا نستانم که لشکر کم کنی که در ملک رخنه

نظری کلی به وضع کشاورزان و چگونگی اخذ مالیات از آنها: پس از آن که حوزه قدرت مسلمین به سرعت وسعت گرفت، پیشوایان و فقهای صدر اسلام بر آن شدند که مشکلات اجتماعی و چگونگی اخذ مالیات را با احکام اسلام هم آهنگ سازند. «به موجب قرآن، مسلمین باید خمس غنایم را برای محمد(ص) کنار بگذارند و مابقی را میان مجاهدان قسمت کنند. به تدریج که فتوحات مسلمین بسط و توسعه می یافت، تغییرات مختصری در نحوه تقسیم غنایم پدید می آمد. در بین النهرین بسیاری از مقامات حکومتی مردابها و باتلاقهای خشک شده و املاک متعلق به آتشکده ها و چاپارخانه ها، و شاهزادگان و زنان ایشان و املاک کسانی که در جنگ کشته شده بودند و آسیاها را جزو غنایم نمی شمردند. هر چند بعضی معتقد بودند که املاک متعلق به سلسله سلاطین سابق و املاک کسانی که در جنگ کشته شده اند نباید از این قاعده مستثنا باشد و جزو غنایم به شمار می رود.

«... از طرف دیگر اسلام آوردن ملل مغلوب، مایه بحران و وخامت امور مالی شده بود. ولهاوزن؟ متذکر شده است که روشی که در ابتدا در اسلام معمول بود، مایه گرفتاری و دردسر می شد. زیرا بنا بر این روش، مسلمین از هرگونه تعهدی سببی بر پرداخت مالیات آزاد بودند. از این رو اگر یک عرب مسلمان صاحب یک زمین خراجی می شد، زمین او از خراج معاف بود. همچنین اگر یک فرد غیر عرب اسلام می آورد، خراج به وی تعلق نمی گرفت. از طرفی اگر مبلغ خراج به نسبت عده کسانی که مسلمان شده و پیش از آن مشمول خراج بودند کم می شد، بیت المال ضرر می کرد... پس بدین منظور فقها زمین هایی را که مسلمین تسخیر کرده بودند به سه طبقه تقسیم کردند: ۱) زمینهایی که به زور تسخیر شده و سکنه آن کشته یا اسیر شده یا گریخته بودند. ۲) زمینهایی که با صلح و سلم به دست آمده بود، ولی صاحبان آن، زمینهای خود را رها کرده و گریخته بودند. ۳) زمینهایی که بر اثر عهدنامه ای به ملکیت مسلمین درآمده، ولی به شرط گزاردن خراج، در تصاحب صاحبان اصلی آن باقی مانده بود.»^۲ با این همه چنان که پیش ازین گذشت، اوضاع و احوال در شهرستانهای مختلف امپراتوری عرب یکسان نبود. مثلاً روشی که در خراسان معمول بود، با روش معمول در سواد فرق داشت. در خراسان آخرین عامل بنی امیه یعنی نصر بن سیار در امور مالی اصلاحاتی پدید آورد و قرار بر این شد که هم تازیان و هم ایرانیان به نسبت دارایی خود خراج پردازند و مالیات سرانه را فقط کفار ادا کنند. علت این پیشرفت و توسعه را نیز باید در اوضاع و احوال خاصی که بر خراسان غلبه داشت جستجو کرد... در نتیجه اقدامات او، سی هزار تن از مسلمانان از پرداخت جزیه معاف شدند و هشتاد تن از کفار مجبور به پرداخت آن گشتند.

ازین گذشته، نصر، خراج را مجدداً طبقه بندی کرد و نظم و ترتیبی درین کار پدید آورد و آنگاه به تقویم میزان خراجی که در پیمانهای تسلیم قید شده بود پرداخت. با ظهور عباسیان در قرن هشتم میلادی، پیشرفتهای گوناگون در امر تقسیم زمین

۱. یادنامه ابوالفضل بیهقی، پیشین، ص ۶۱۷.

2. Welhausen.

۳. مالک و زادع دزایران، ترجمه منوچهر امیری، پیشین، ص ۶۳ به بعد (به اختصار).